

شکوفایی و انحطاط تمدن اسلامی

نوشتهء فرنان برودل

مترجم: عبدی کلانتری

توضیح مترجم - **فرنان برودل** از بزرگان **مکتب تاریخنگاری آنال** در فرانسه است. از او تاریخ چندجلدی سرمایه داری اروپایی و حوزه مدیترانه به انگلیسی در دسترس است. (برای آشنایی با مکتب آنال و روش تاریخنگاری شاخه های آن نگاه کنید به: «تاریخ، فرهنگ، تکست؛ درباره روش در تاریخنگاری معاصر»، نوشته **لین هانت**، ترجمهء عبدی کلانتری، کنکاش، دفتر نهم، بهار ۱۳۷۲، ویژه تاریخنگاری معاصر). گزیدهء حاضر از نسخهء انگلیسی کتاب **تاریخ تمدنها** (۱۹۸۷) برگرفته و به فارسی ترجمه شده که ما آنرا برای پنج برنامهء مستقل رادیویی تنظیم کرده ایم. این بخش ها عبارتند از:

بخش اول - خاور نزدیک پیش از اسلام

بخش دوم - سرآغاز تمدن اسلامی

بخش سوم - عصر طلایی تمدن اسلامی

بخش چهارم - علم و فلسفه در تمدن اسلامی

بخش پنجم - انحطاط تمدن اسلامی

دورانی دراز لازم است تا تمدن ها به دنیا آیند، مستقر شوند، و رشد کنند. این گفته حقیقت دارد که اسلام طی چند سال کوتاه با [کوشش] حضرت محمد پدیدار شد؛ اما همین گفته گمراه کننده و دشوارفهم نیز می تواند باشد. مسیحیت نیز به همین شیوه با عیسا زاده شد، اما به تعبیری، این دین در عصر پیش از عیسا ریشه دارد. بدون محمد و عیسا، اسلام و مسیحیت وجود نمی داشتند، اما هر یک از این ادیان جدید، بر بدنهء تمدنی چنگ انداخت که پیش تر برجا مستقر بود و در [کالبد] دین تازه روح دمید. هر کدام از این دو دین توانست از میراثی غنی بهره بگیرد - از گذشته، اکنون در حال زیست، و آینده ای که تمدن های بزرگ گذشته عطا کردند].

[. . .]

تمدن اسلامی، همچون تمدن مغرب زمین، اقتباسی و اخذ شده است - اگر اصطلاح آلفرد وبر را به کار گیریم، باید بگوییم [تمدن اسلامی همچون تمدن غرب] تمدنی از مرتبهء دوم است. این تمدن بر لوحی پاک نقش زده نشد، بلکه بر بستر زنده و پرگداز تمدن ماقبل خود در خاور نزدیک بنا نهاده شد [. . .] .

خاور نزدیک پیش از اسلام

خاور نزدیک که ابتدا توسط آسوریان (آشوریان) متحد شده بود، در مراحل بعدی با پیروزی های پادشاهان ایرانی، نظیر کورش کبیر، کمبوجیه (کامبیز) و داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ قبل از میلاد) انسجام خود را حفظ کرد. دو قرن بعد، ساختار رفیعی که دودمان هخامنشی برپا کرده بود در برابر حملات یونانیان و مقدونی ها به رهبری اسکندر کبیر (۳۳۶-۳۲۳ قبل از میلاد) سقوط کرد. پیروزی یونانیان و مقدونیان حتماً سریع تر از پیروزی اعراب یکصدسال پس از این تاریخ بود.

آن ده قرن، به طور عمده، دوران با اهمیتی بود که می توان آنرا دوران «استعمار» و تسلط یونانیان بر منطقه وسیعی میان آب های مدیترانه و اقیانوس هند نام نهاد. یونانیان، در مقام «استعمارگر»، شهرها و بنادر مهمی همچون انطاکیه (آنتیوک) و اسکندریه (الکزاندریا) ساختند و دولت های گسترده ای بنهادند - نظیر سوریه، سلوکیان و مقدونیه سلسله بطالسه [پتولمی ها، بطمیوس اول و دوم والیان مقدونی مصر]. این فرمانروایان، هرچند در میان رعایای خود رفت و آمد می کردند اما با آنها در نمی آمیختند؛ آنها هرگز در مناطق روستایی که همچنان برای شان بیگانه بود، سکونت نمی جستند. در واقع اهالی کم شمار یونانی - مقدونی، این خطه وسیع آسیا را چنان به استعمار خود درآوردند که بعدها اروپاییان، آفریقا را متصرف شدند، یعنی زبان، قواعد اداری و دینامیسم و تحرک [فرهنگی] خود را بر این مناطق تحت سلطه تحمیل کردند.

کشورگشایی رومیان نیز به آسیای صغیر، سوریه، و مصر کشیده شد و این دوران «استعماری» را تداوم بخشید. در پس پشت ظاهر رومی، همان فرهنگ یونانی بود که دوام یافت؛ همین فرهنگ پس از سقوط امپراتوری روم در قرن پنجم، به هنگامی که بیزانس - یا همان تمدن یونانی - جای اش را گرفت دوباره احیا شد. «ای اف گوته» که تا چندی پیش در الجزایر می زیست، اشتغال فکری بزرگی با این ماجراجویی عظیم استعماری داشت، عصری که سرانجام تاریخ آنرا محو کرد و اثری از آن برجانگذاشت.

خاور نزدیک، به عنوان یک خطه مستعمره شده، با سروران خود میانه خوبی نداشت. از سال ۲۵۶ قبل از میلاد به بعد، دولت بزرگ سلسله اشکانیان پارتی، و سپس ساسانیان ایرانی (از سال ۲۲۴ میلادی)، خود را از مرزهای [شبه قاره] هند تا دروازه های شکننده سوریه گسترانده و مستقر کرده بودند. روم و بیزانس، جنگ های فرسایشی بزرگی علیه این همسایه مقتدر، سازمان یافته، و ستیزه جو به راه انداختند، همسایه ای با نیروی وسیع تیولداری و سازمان اداری و سواره نظام؛ و پیوسته به خاور دور از طریق هند، مغولستان، و چین. سلاحی که سلحشوران ایرانی به کار می بردند، کمانی که تیر آن می توانست از میان سپر سینه رومیان عبور کند، به احتمال زیاد ساخته مغول بود. ایران (پرشیا)، الهام گرفته از «دین برتر زرتشت»، قاطعانه در برابر «مهاجم» [فرهنگ یونانی یا تمدن] هلنیسم مقاومت می کرد.

اما این خصومت سیاسی، مانع از آن نبود که ایران باستان، در موارد معینی، تأثیرات فرهنگی غرب را پذیرا شود. فیلسوفان یونانی که توسط «جاستی نی ین» [امپراتور روم شرقی] تحت پیگرد بودند، به تیسفون، پایتخت بزرگ کناره دجله پناه می آوردند؛ و از طریق ایران بود که رافضیان و مرتدان مسیحی مورد تعقیب در بیزانس، خود را به چین می رساندند، سرزمینی که بعدها در آن توفیق بسیار کسب کردند.

بنابراین، در خاور نزدیک که چنین درگیر نبرد میان قدرت‌ها بود و به مسیحیت نیز گرویده بود و همزمان در برابر یونانیان مقاومت می‌کرد، نخستین کشورگشایان عرب (سالهای ۶۴۲-۶۳۴ میلادی) توانستند متحدانی طبیعی داشته باشند. سوریه در سال ۶۳۴ و مصر در سال ۶۳۹ میلادی از اعراب استقبال کردند.

غیر منتظره تر از آن، ایران (پرشیا) نیز در سال ۶۴۲ م قهپور اعراب شد. این امپراتوری باستانی، که در جنگ‌های طولانی با روم و بیزانس فرسوده شده بود، علارغم داشتن ارتشی با اسب‌ها و فیل‌ها، نتوانست به طرز مؤثری در برابر مهاجمان بی‌رحم شترسوار مقاومت کند. خاور نزدیک به زانو درآمد و خود را تسلیم اعراب کرد. شکست دادن شمال آفریقا میان قرن هفتم تا آغاز قرن هشتم برای اعراب دشوارتر صورت گرفت؛ اما پس از آن، اعراب توانستند به سرعت در سال ۷۱۱ میلادی بر اسپانیا تسلط پیدا کنند.

روی هم رفته، به استثنای کوهستانهای آسیای صغیر که از سوی بیزانس حفاظت و نگهداری می‌شد، جنگجویان عرب به سرعت بر سراسر خاور نزدیک دست پیدا کردند و بلافاصله هجوم خود را به سمت غرب ادامه دادند.

سرعت پیروزی‌ها [ای اعراب مسلمان] ناشی از چه عواملی بود؟ الف) آیا نتیجه‌ی شیخونهای ناگهانی بود هنگامی که هیچکس انتظارش را نداشت؟ ب) آیا این پیروزی‌ها برآیند طبیعی حملات سریع و تخریب‌کننده‌ای بود که شهرها را به محاصره در می‌آورد و مجبورشان می‌کرد یکی پس از دیگری تسلیم شوند؟ یا، ج) ثمره‌ی تغییرات آرامی بود که در خاور نزدیک سرانجام در یکجا به اوج خود رسیده و به نقطه‌ای می‌رسید که به زبان امروزی آنرا روند استعمار زدایی می‌خوانند؟

هرسه‌ی این فرضیه‌ها بدون شک معتبرند. **اما در تاریخنگاری تمدن‌ها، چنین دلایل کوتاه دامنه‌ای کفایت نمی‌کند.** چنین شکست همه‌جانبه و همیشگی‌ای را نمی‌توان تنها با عواملی مثل تبانی شکست خوردگان و سستی و رخوت آنان توضیح داد. آیا منطقی تر نخواهد بود که بپذیریم میان نیروی پیروزمند و نیروی مغلوب، نوعی قرابت عمیق و خویشاوندی دینی-اخلاقی وجود داشت که خود ثمره‌ی همزیستی‌های طولانی بود؟ دینی که محمد عرضه کرد، در واقع، در قلب خاور نزدیک سکه زده شد و با باورهای بنیادی روحی و مذهبی این خطه همخوان بود. اسلام، در بهار کشورگشایی‌های خود، همان تمدن شرق باستان را بار دیگر زنده کرد، تمدنی که طی قرون، چنین با اقتدار برجا مانده بود و دست کم می‌توان آنرا پس از خود عربستان، «ستون دوم» عمارت تمدنی این سرزمین به شمار آورد. اسلام به عنوان یک «تمدن» در خطه‌هایی بسیار غنی توانست ریشه بدواند که در مقایسه با آنها، عربستان بسیار فقیر می‌نمود. این سرنوشت اسلام بود که تمدنی موجود را در یک مدار دیگر دوباره به حرکت در آورد و آنرا به قله‌هایی برساند که هرگز تصورش نمی‌رفت.

سرآغاز تمدن اسلامی

نقطه‌ی اوج شکوهمند اسلام میان **قرن‌های هشتم تا دوازدهم** بود. همه در این مورد اتفاق نظر دارند. اما انحطاط آن از چه زمانی آغاز شد؟ افول قطعی آن را معمولاً از قرن سیزدهم به حساب آورده‌اند. ولی این تاریخ، دو معنای متفاوت را در هم می‌آمیزد: پایان عصر شکوفایی، و پایان یک تمدن.

در قرن سیزدهم، اسلام آشکارا موقعیت و مقام رهبری خود را [در جهان] از دست داد. اما زوال به راستی خطرناک اسلام تا قرن هجدهم به وقوع نپیوست؛ فاصله ای که در زیست طولانی تمدن ها، دورانی کوتاه محسوب می شود. [تمدن اسلامی] در این تاریخ با کشورهایی که امروزه آن ها را «توسعه نیافته» می نامیم، سرنوشتی مشترک پیدا کرد، کشورهایی که به خاطر **نرسیدن به انقلاب صنعتی**، عقب ماندند، یعنی نخستین انقلابی که جهان را با سرعت سرسام آور ماشین به جلو راند. این ناکامی اولیه، [نرسیدن به انقلاب صنعتی]، به خودی خود مرگ اسلام به مثابه یک تمدن را باعث نشد. آنچه روی داد این بود که اروپا به اندازه دو قرن پیشرفت مادی، اسلام را پشت سر نهاد.

پیش از قرون هشتم و نهم، تمدن اسلامی وجود نداشت. اسلام طی همان چند سالی که اعراب موفق شدند یک امپراتوری را مقهور خود کنند، تبدیل به یک موجودیت سیاسی شد. اما **تمدن اسلامی** زاده و وحدت آن امپراتوری بود با یک تمدن باستانی که سرزمین آن به تصرف اسلام درآمده بود. سالیان دراز و نسل های متعدد می بایست سپری شود تا این روند تمدنی تحقق یابد. در ابتدای کار، اعراب به هیچ وجه در صدد برنیامدند که رعایای تسلیم شده را به کیش خود درآورند. برعکس، آنها با تسخیر تمدن های ایران، سوریه، مصر، آفریقا (آفریقای رومی که اعراب آن را ایفریقیه می خواندند و تا اندازه زیادی با تونس امروزی یکی می شد)، و اسپانیا (یا آندالوس)، خود را در جایگاه مرکزی بهره کشی [مالی] از این تمدنها قرار دادند. اگر یک فرد مسیحی می خواست به اسلام روی آورد، شلاق می خورد. چرا؟ زیرا غیرمسلمانان می بایست خراج بدهند، پس فاتحان جدید نمی خواستند درآمد خود را [با تحمیل دین شان] تنزل دهند. «مردمان مناطق اشغال شده، راه و رسم خود را حفظ کردند. . . با آنها همچون گلهء گاو و گوسفندی رفتار می شد که در موقعیت برتری قرار گرفته بودند و می بایست از آنها مراقبت به عمل آورد تا بتوانند بیشترین خراج را بپردازند.» (گاستون ویت)

این شرایطی بود که طی خلافت چهار جانشین محمد (۶۶۰-۶۳۲ میلادی) بر سرزمین های اشغال شده حاکم بود. این اوضاع در دوران امویان (۷۵۰-۶۶۰) نیز به همین شکل باقی ماند. امویان دمشق را پایتخت خود قرار دادند. طی این سالهای جنگ و گریز مداوم، مسایل دینی هرگز مطرح نبود. برای مثال، نبرد با بیزانس یک نبرد سیاسی بود، نه جنگی مذهبی.

گذشته از این، سازمان اداری سرزمین های اشغالی، در دست «بومیان» (غیر عرب) باقی ماند، و اسناد کشوری کماکان به زبانهای یونانی یا پهلوی (فارسی عصر باستان) نوشته می شد.

هنر و معماری نیز در منابع الهام خود همچنان هلنی [یونانی] باقی ماند، حتا در ساختمان مساجد. حیاط مرکزی، ردیف ستونها، طاقها، دالان ها، و گنبدها همه از مدل بیزانسی پیروی می کردند. فقط منارهء مسجد، که برای اذان گویان طراحی شده بود، اصالت اسلامی داشت، هرچند همان نیز بی شباهت به برج ناقوس مسیحی نبود. در این نخستین مرحلهء کشورگشایی، اعراب موفق به ایجاد یک «امپراتوری» و یک «دولت» شدند، اما هنوز یک تمدن به وجود نیاورده بودند.

فقط در میانهء قرن هشتم بود که تحولات اساسی و تعیین کننده به وقوع پیوستند. خیزش گسترده ای در پهنه های سیاسی، اجتماعی، و سرانجام اندیشگی، به هنگامی روی داد که خلافت به سلسلهء عباسیان رسید و پرچم سیاه آنان جایگزین پرچم

سفید امویان شد؛ و این زمانی بود که دنیای اسلام به سمت مشرق روی کرد و خود را تا اندازه ای از حوزه مدیترانه عقب کشید، حوزه ای که قبلاً توجهی وافر به آن داشت.

تحت حاکمیت خلفای جدید، پایتخت اسلام از دمشق به بغداد منتقل شد و همین انتقال باعث نارضایتی کسانی شد که نفوذ خود را رو به تنزل می دیدند، همچنین اهالی سرزمین های تحت سلطه نیز ناخشنود شدند. این پایان دوران قیادت اعراب «اصیل» بود، قیادتی که یک قرن به درازا کشیده بود - سه یا چهار نسل برجسته - که طی آن، طبقه زبده جنگجویان و سلحشوران عرب به تدریج در میان خوشگذرانی های ناشی از ثروت و تجملات (همان که تمدن اش می نامیم) غوطه خورده و به مرتبه ای رسیدند که ابن خلدون، اشراف زاده عرب اهل آندالوس، بعدها زیر عنوان «شَرّ مجسم» توصیف کرد.

سپس، به طور کاملاً طبیعی، کشورهای متمدن و قدیمی تر، برتری خود را دوباره ایفا کردند، و این زمانی بود که از هرسو ثروت مادی به سرعت در حال افزایش بود. حوالی سال ۸۲۰ میلادی، درآمد سالانه خلیفه اسلام شاید پنج برابر درآمد امپراتوری بیزانس بود. تحت یک سیستم بازرگانی سرمایه دارانه که از زمانه خود بسیار پیشرفته تر بود، و تا اقصا نقاط چین و هند، خلیج فارس، اتیوپی، دریای سرخ، تونس، و آندالوس گسترده می شد، دارایی های کلانی به چنگ خلافت می افتاد.

صفت «سرمایه دارانه» برای چنین نظامی چندان نابهنگام نیست. از یک سر جهان اسلام تا آن سر دیگرش، سوداگران بدون اتلاف وقت، دست در کار معاملات و داد و ستد بودند. یک نویسنده عرب به نام حریری، تاجری را توصیف می کند که می گوید، «من می خواهم زعفران ایران را به چین ببرم چون در آنجا بهای بالایی دارد، و سپس ظروف چینی را به یونان بفرستم، پارچه های زربفت یونانی را به هند و آهن آلات هندی را به آلیو، شیشه آلیو را به یمن، و پارچه های راه راه یمنی را به ایران منتقل کنم و . . .»

در شهر بصره، حل و فصل معاملات توسط سیستمی انجام می گرفت که ما امروزه آن را تهاتری - معاوضه جنس با جنس - می نامیم.

تجارت به معنی [رونق] شهرها بود. برای تمرکز فعالیت های تجاری، شهرهایی بزرگ ساخته شد. این شهرها نه تنها شامل بغداد می شد، شهری که از سال ۷۶۲ تا سال ۱۲۵۸ میلادی که به وسیله مغولها به طرز بی رحمانه ای ویران شد، یک شهر نور واقعی به شمار می آمد و در جهان قدیم، بزرگ ترین و ثروتمند ترین پایتخت محسوب می گشت، بلکه شهر بزرگ سامره در نزدیکی دجله، و همچنین بندر بزرگ بصره، قاهره، دمشق، تونس (تجلی دوباره کارتاژ)، و کوردوبا را هم در بر می گرفت.

همه این شهرها، به مدد نصّ قرآن و شعر سنتی کهن عرب، زبانی را توسعه دادند که می توان آنرا **زبان «کلاسیک»** عربی نام گذاشت - زبانی فرهیخته، مصنوع، و ادبی، که تبدیل به شیوه بیان [کتبی] رایج کشورهای اسلامی شد، درست همانند زبان لاتین در کشورهای مسیحی. از سوی دیگر، شکل های محلی زبان عربی که جداگانه در کشورهای مختلف در محاورات به کار می رفت، حتا زبان در خود عربستان، به تدریج تبدیل به زبانهای محلی می شدند. عربی کلاسیک نه تنها

یک زبان محسوب می شد بلکه ادبیات، فلسفه، یک دین جهانشمول و پرنرژتی، و یک تمدن را هم دربر می گرفت که نخست در شهر بغداد قوام می یافت و از آنجا به دورترین نقاط دنیا راه پیدا می کرد.

این درجه از توسعه تمدنی، حتی پیش از دوران عباسی، باعث کسری دیوانیان و خادمان دولتی می شد. در سال ۷۰۰ میلادی، عبدالملک، خلیفه اموی، شخصی به نام یوهانس داماسینوس (۶۵۵-۷۴۹) را که مشاور خلیفه بود و بعدها راهب شد، به حضور خود خواند و به او گفت تصمیم دارد از آن پس استفاده از زبان یونانی را در همه اسناد اداری قدغن کند. تایخنکار عرب بلدوری (Baladori) در این باره می نویسد، «این تصمیم، یوهانس داماسینوس را به شدت ناخشنود کرد و او با اوقات تلخی از پیشگاه خلیفه رفت. داماسینوس در ملاقات با تعدادی از دولتمردان یونانی تبار به آنها گفت: وقت آن رسیده که شما دنبال شغل دیگری باشید، خداوند کار فعلی شما را تعطیل کرده است.»

این لحظه، پایان یک راه و رسم زندگی طولانی بود که طی آن مسلمانان و مسیحیان در کنار هم به شکل صلح آمیز می زیستند. پس از این لحظه، دورانی به کلی متفاوت آغاز شد.

وحدت زبانی در جهان عرب، ابزار بسیار مهمی بود که با آن ارتباطات فکری، تجاری، سیاسی، و اداری ممکن می شد. نامه های بازرگانان یهودی به زبان عربی - اما با حروف عبری - نوشته می شدند. این سرمایه زبانی به رونق فرهنگ کمکی بزرگ کرد. مأمون (۸۳۳-۸۱۳ میلادی) فرزند هارون الرشید، دستور ترجمه تعداد زیادی از کتب خارجی، به ویژه یونانی را به زبان عربی صادر کرد. دانش موجود در این کتابها به سرعت منتشر می شد زیرا اسلام به فاصله کوتاهی، شروع به استفاده از کاغذ کرد که به مراتب از پوست حیوان برای نوشتن، ارزان تر تمام می شد. گفته می شود در شهر کوردوبا، خلیفه الحکم دوم (۹۷۶-۹۶۱) کتابخانه ای داشت که در آن ۴۰۰۰۰۰ (چهارصد هزار) کتاب خطی و چهل و چهار جلد فهرست کتب نگهداری می شد. حتی اگر این آمار تا اندازه ای اغراق شده باشند، باز باید به یاد داشته باشیم که کتابخانه شارل پنجم در فرانسه (شارل حکیم، فرزند جان خیراندیش) فقط ۹۰۰ (نهصد) کتاب در خود داشت.

طی این قرون مهم بود که اسلام از درون متحول شد. دین محمد توسط تفسیرها و تأویل هایی به سبک بیزانس پیچیده تر می شد و در کنار آن نوعی از بینش عارفانه رشد می کرد که به گمان بسیاری از صاحب نظران، احیای حکمت نوافلاطونی (نئوپلاتونیسیم) بود. حتی فرقه انشعابی شیعه نیز از منابعی و رای حوزه اسلام عربی، نیرو می گرفت. شیعیان، از خلیفه شهید علی پیروی می کردند که در تضاد با جریان اصلی سنی حرکت می کرد. یکی از اماکن زیارت آنها، شهر کربلا در عراق، هنوز هر ساله هزاران زائر را به خود جلب می کند. «ای اف گوتیه» می نویسد، «علی همچون یک عیسی دوم و مادرش فاطمه، به سان مریم باکره دوم به نظر می رسیدند. مرگ علی و فرزندانش را به شیوه مصائب عیسا مسیح، نقل می کردند.» [منظور گوتیه می تواند حسین و فاطمه زهرا نیز باشد - م]

به این سان، اسلام حتی در بدنه اصلی خود نیز با وام گرفتن از تمدن های باستانی شرق و مدیترانه، خویشتن را بازآفرینی کرد و به کمک یک زبان مشترک، مأموریت آنجهانی و این جهانی اش را با آن عناصر اخذ شده، ادامه داد. شروع اسلام در عربستان فقط یک اپیزود یا فصل کوتاه بود. از یک نقطه نظر، درحقیقت، تمدن اسلامی تنها زمانی آغاز شد که انبوه

مردمان غیر عرب به اسلام روی آوردند و مدارس [مکاتب] اسلامی در میان امت مسلمان از آتلانتیک تا پامیر پخش شدند. به این ترتیب، یک بار دیگر، همان شراب کهنه در بطری های تازه ریخته شد.

عصر طلایی اسلام

به مدت چهار یا پنج قرن، اسلام درخشان ترین تمدن جهان در عصر قدیم به شمار می آمد. **عصر طلایی**، به تقریب از زمان مأمون، سازنده بیت الحکمت در بغداد (دارای کتابخانه، مرکز ترجمه، و رصدخانه ستاره شناسی)، آغاز می شود و تا مرگ ابن رشد، آخرین فرد از گروه فیلسوفان بزرگ اسلامی، به پایان می رسد. مرگ ابن رشد به سال ۱۱۹۸ در مراکش در سن هفتاد و دو سالگی رخ داد. اما تاریخ هنرها و علوم تنها کلید عظمت اسلام در این دوران به شمار نمی رود.

لئون گوتیه، تاریخنگار فلسفه اسلامی، اشاره دارد که دوران رونق اندیشه اسلامی، «همان اوقات صلح و رونق اقتصادی بود، یعنی دوره ای که ثروت و اقبال [دولت] اجازه می داد که خلیفه ای روشن اندیش و قدرتمند، حامی [فرهنگ] باشد. خلفای عباسی در شرق در قرون هشتم و نهم، از المنصور تا المتوکل، از این شمار بودند؛ آنها بی وقفه به مدت صدسال، مشوق گسترش علم و فلسفه یونانی در جهان اسلام گشتند، تلاشی که به همت مترجمان مسیحی نسطوری انجام می گرفت. . . به همین شیوه، در مناطق غربی، در قرن دوازدهم، خلفای الموحدون (المحاد) / Almohad / بر این عادت بودند که با دکتر یا فیلسوف مورد علاقه خود، بحث های نظری طولانی داشته باشند. از سوی دیگر، در دورانی که امپراتوری به جانب بی اعتدالی و تضاد درونی درمی غلطید، متفکران سنت شکن، این امکان را پیدا می کردند که در میان سلاطین رقیب، به حامی معتدل تری روی آورند - کسی مانند سیف الله امیر آلیو (حلب) در نیمه نخست قرن نهم، که فارابی را تحت حمایت خود گرفت.»

لئون گوتیه اهمیت مسأله را به وضوح در تاریخ سیاسی جستجو می کند. تمدن از دید او مدیون شاهزادگان و مستبدان روشن اندیش است. اما زوال سریع خلافت بغداد به دنبال ناکامی های متعدد، که به چندپارگی های سیاسی بی سابقه ای منجر شد، به هیچ وجه گسترش فلسفه را از رونق نینداخت. برعکس، همین چندپارگی باعث آزادی نسبی فکر و اندیشه بود، درست به این دلیل که یک اندیشمند می توانست از یک دولت یا حامی، به دولت یا حامی دیگری در همان نزدیکی روی آورد. همین ویژگی، به طور مکرر در ایتالیای عصر رنسانس و اروپای قرون هفدهم و هجدهم به چشم می خورد. اسلام هم بارها و بارها به همین شیوه، فرصت فراهم می کرد.

اما برتری های اندیشمندان به تنهایی [برای شکوفایی فرهنگی] کفایت نمی کنند. **امتیازات مادی** است که دوام اندیشه را توضیح می دهند. حوالی سال ۷۵۰ میلادی، اسلام از لحاظ جغرافیایی به وسیع ترین حد خود رسیده بود. گسترش بیشتر، با مقاومت از خارج روبرو می شد. قسطنطنیه که در سال ۷۱۸ به محاصره درآمده بود، به یمن دلیری امپراتور لئوی سوم، اهل ایسورا [جنوب آسیای صغیر، ترکیه کنونی]، و شور و تهور یونانی [از گزند حمله اسلامی] نجات پیدا کرد؛ مناطق غربی و

خطهء گال (Gaul) نیز با پیروزی شارل مارتل در نبرد تور یا پواتیه در سال ۷۳۲ یا ۷۳۳، و شورش همزمان در مغرب [مراکش، در شمال آفریقا]، نجات پیدا کردند .

در نتیجه، در مناطق مرزی امپراتوری اسلام، درجه ای از ثبات به وجود آمد، درحالیکه در درون این مرزها، **یک سیستم اقتصادی پهناور** ریشه دواند، رشد کرد، و ثمر داد.

این رشد [اقتصادی] مربوط به استقرار اقتصاد بازار بود؛ اقتصادی مبتنی بر پول و «تجاری شدن» روزافزون محصولات کشاورزی که همه یکجا در محل تولید خود به مصرف نمی رسیدند بلکه اضافه تولید آن در شهرها فروخته می شد و به رونق عمومی این نظام یاری می رساند. تجارت خرما هر ساله، صدهزار بار شتر را به حرکت درمی آورد. بازارچه های شهرها به نامهایی چون «خانه خربزه [و هندوانه]» شهرت می یافتند. این میوه جات که از شهر مرو در ماوراء النهر [آسیای مرکزی] می آمدند، به ویژه مشتریان بسیار داشتند. همین میوه ها به شکل خشکبار در محموله های بسیار بزرگ و از مسیرهای بسیار طولانی، به غرب صادر می شدند؛ میوه های تازه را، در محفظه های مخصوص چرمی و در میان یخ، طی چند مرحله انتقالی، به بغداد می فرستادند. کشت نیشکر نیز صنعت خاص خود را به وجود آورد. در رابطه با صنایع غذایی، آسیاب کردن آرد نیز توسعه پیدا کرد. به سال ۹۴۷، آسیاب های آبی در نزدیکی بغداد و آسیاب های بادی در سیستان به کار مشغول بودند. در شهر بصره، جریان آب دجله برای به کار انداختن چرخهای آسیا مورد استفاده قرار می گرفت.



این اقتصاد پر رونق باعث توسعه صنایع متعددی شد، از جمله آهن، چوب، و پارچه (کتان، ابریشم، پنبه بافت، و اجناس پشمی)؛ مزارع پنبه نیز در شرق توسعه پیدا کردند. قالی های بخارا، ارمنستان، و ایران شهرت بسیار داشتند. شهر بصره، واردکننده مقدار عظیمی کرم قرمز [بدن کرم خشک شده برای رنگ کردن] و نیل بود تا با آنها پارچه ها را به رنگ سرخ و آبی درآورند. نیل هندی که از مسیر کابل می آمد، بر همین محصول از مصر علیا، برتری کیفی داشت .

این فعالیت های اقتصادی، خود برایندهای سیاسی و اجتماعی داشتند. اقتصاد پولی، پایه های جامعه ای را که از اربابان و روستاییان تشکیل می شد، به شدت تکان داد . **اغنيا، غنی تر و متکبرتر، و محرومان بازهم محروم تر می شدند** . رشد تکنیک های آبیاری باعث افزایش تقاضا برای نیروی کار بردگان کشاورزی می شد؛ و ثروت اسلام این امکان را می داد که در برابر رقیبان، پنج تا شش برابر قیمت رایج، برای خرید این نیرو پرداخت شود. ناآرامی های اجتماعی نتیجه این

وضعیت بود. ثروت و نعمت اسلامی تنها عامل ناآرامی نبود اما به میزان زیادی در رشد آن دخیل بود. فضایی از تحریکات انقلابی و یک سلسله شورش های بی وقفه شهری و روستایی به وقوع پیوست که می توان آنها را با جنبش های ملی گرای آن زمان پیوند داد، نظیر فتنه هایی که در ایران بالا گرفت. نوشته های این دوره به راحتی کاربرد اصطلاحات و مفاهیم امروزی چون ناسیونالیسم، سرمایه داری، و مبارزه طبقاتی را امکانپذیر می کند. [توضیح مترجم: تعریف فرنان برودل از نظام سرمایه داری، نقش عنصر سرمایه تجاری اولیه، و زمانبندی آغاز وجه تولید سرمایه داری مدرن، از سوی برخی از تاریخدانان مورد انتقاد قرار گرفته است. مطالعات معروفی که با عنوان «بحث گذار» - گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در اروپا و دلایل، چگونگی، و زمان آن - در میان تاریخنگاران بریتانیایی در گرفت، از جمله مباحث مربوط است.]

برای نمونه، در جزوه ای که توسط نویسنده ای به نام الافریقی حوالی سال ۱۰۰۰ تحریر شده، چنین آمده، «هرگز! بی تردید تا وقتی که چنین دست تنگ و فقیر بمانم، نزد خدا دعا نخواهم کرد. بگذار شیخ دعا بخواند، همان که فرمانده نظام است و انبارهای اش لبریز از مایحتاج. چرا دعا بگرام؟ مگر توانمندم؟ یا مگر قصری دارم با اسب های بسیار و پوشاک مرغوب و کمربندی از طلا؟ این ریاکاری است که من دست به دعا بردارم درحالیکه حتی یک وجب خاک به من تعلق ندارد.»

از آنجا که همه چیز به یکدیگر مربوط است، جنبش های بدعت آمیز، یا الحادی در اسلام که طی این قرون پرتلاطم پدیدار شدند همه، نظیر جنبش های الحادی قرون وسطا در اروپا، ریشه های اجتماعی و سیاسی داشتند. پیدایش و گسترش یک فرقه انشعابی و شکلی که به خود می گیرد تابع شرایط مساعد یا شرایط سخت و پیگردهای شدید است. تاریخ تفکر اسلامی پیوند تنگاتنگی با رشد این دستجات متنوع و چندشاخه دارد.

یک تاریخنگار به نام «آ. متز» برای توصیف عصر طلایی اسلام از واژه چندمعنایی «رنسانس» استفاده کرده است. کار او به این معنی است که برجستگی تمدن اسلامی در این دوران را تنها می توان با رنسانس پرشکوه ایتالیا مقایسه کرد. حُسن این مقایسه آن است که واقعیتی را مؤکد می کند: اینکه همانند ایتالیا در قرن پانزدهم، در شکوفایی تمدن اسلامی نیز، ثروت و رونق مادی و فکری هر دو نقش داشتند. هر دو این تمدنها متکی بودند بر جوامعی شهری که از رونق تجاری و ثروت مالی بهره می گرفتند. هر دو این تمدنها، ثمره تلاش حلقه های کوچک اما درخشان افرادی استثنایی بودند که از تمدن باستان تأثیری عمیق گرفته بودند، تمدنی که آنرا ستایش کرده، به تجدید حیات آن کمر بستند؛ افرادی که قرنها از مردم همعصر خویش جلوتر بودند. همچنین، هر دو این تمدنها از سوی قبایل غیر متمدن فراسوی مرزهای خود، در معرض تهدید قرار می گرفتند.

تهدیدی که متوجه ایتالیا در پایان قرن پانزدهم میلادی بود از سوی کوه نشینان غیرمتمدن سوئیس، آلمانی های شمال تنگه برنر (Brenner Pass)، فرانسوی ها، اسپانیایی های چابک پا، یا ترکان (که «اوترانتو» را در سال ۱۴۸۰ تسخیر کردند)، می آمد. تهدیدی که متوجه تمدن اسلامی عصر ابن سینا و ابن رشد می شد، از طرف ترکهای سلجوق، بربرها [ی شمال آفریقا]، صحرائشینان همان خطه، و صلیبیون غربی بود. بیشتر اوقات، مردمان غیرمتمدن دعوت می شدند تا از آنها در امور داخلی استفاده شود - همانطور که بعدها در ایتالیا مرسوم شد. از همان نخستین روزهای خلافت بغداد، برای بردگان و مزدوران ترک، تقاضا وجود داشت. این بردگان توسط والدین خود، به فروش می رسیدند تا

«آینده آنها تضمین شود.» در اسپانیا تا مدت‌ها، با چند سکه طلا می شد مهاجمان مسیحی شمال را باز خرید کرد و به کشور خودشان عودت داد. اما به ناگهان، جنگ مغلوبه شد! المعتمد پادشاه سویل [اشبیلیه] برای آنکه از تهاجم مسیحیان جان سالم به در برد، دست به دامن قبایل غیرتمدن المرآیدی [مرابطون] از شمال آفریقا شد.

هرچند ممکن است این گفته متناقض به نظر رسد اما تمدن اسلامی بر روی هم، از سال ۸۱۳ تا ۱۱۹۸ میلادی، هم **تمدنی واحد بود و هم متکثر**؛ هم جهانشمول (یونیورسال) و هم از لحاظ محلی متنوع. آنچه درباره وحدت جهان اسلام می توان گفت این هاست: اسلام در همه جا دست به ساختن مساجد و «مدرسه» هایی زد که تزیینات داخلی آنها عمدتاً و به طور یکپارچه «انتزاعی» (آبستره) بود. همه متحدالشکل بودند: یک حیاط مرکزی، طاقها و ستونهای یکدست، حوضی برای وضو، یک محراب برای جهت قبله، یک منبر در شبستان یا صحنی که توسط ستونها حفظ می شد، و یک مناره. همه از همان ذخایر معماری مشابه اخذ شده بودند: ستونها و سرستونهای مشابه، طاقهای متعددالشکل (مورب، سبک مغربی [به شکل نعل]، شبدری [سه پر]، چندضلعی، طاق رومی، سبک استالاکتیکی [تو در تو با هلالها، زوایای مورب، و ساختارهای کندو مانند و قندیل مانند]، گنبد‌های راه راه، انواع موزاییک و سرامیک، و دست آخر هنر خطاطی که با خطوط عربی، احساسات را برمی انگیخت.

در همه جا اسلام تولید کننده شعری بود که بر اصول واحد و عبارات مألوف و مشابه متکی بود. این شعر، به ستایش خدا («گل سرخ بدون نقص خداست»)، طبیعت، عشق، رشادت، نژاد پاک، اسب، شتر («به عظمت کوه... که رد پای آن کمربندی برای زمین می سازد»)، دانش، لذات منع شده شراب، و انواع گلها می پرداخت. به همین شیوه، تمام دنیای اسلام، از قصه های فولکلور واحدی تغذیه می کرد که در اصل از هند آمده بودند و ما امروزه آنها را با عنوان «شبهای عربی» [هزار و یک شب] می شناسیم، که پس از دوران طولانی نقل سینه به سینه، در قرن چهاردهم میلادی به شکل کتبی جمع آوری شدند.

در همه جا، فلسفه اسلامی بر اساس فلسفه ارسطو و مشائیان یونان پی ریزی شد؛ این فلسفه تلاش بسیار ورزید تا خدا را در عالمی جایگزین کند که، به تاسی از یونانیان، آنرا جاودانی می پنداشت و در نتیجه تصور «خلقت» را منتفی می کرد.

در همه جا، تکنیک ها، صنایع، اشیاء صنعتی و مبلمان مشابهی به کار گرفته می شد، چنانچه از حفاری های مدینه الصحرا، در نزدیکی کوردوبا [قرطبه] مشهود است. در همه جا، مُدهای شبیه به هم که نسخه مشابه سلیقه بغداد بود به چشم می خورد. اسپانیا، آخرین ایستگاه این واردات دنیای شرق محسوب می شد که تأثیرات تدریجی آنها را در سراسر این کشور می توان مشاهده کرد. عادت به استفاده از اسم مستعار یا تخلص که از شعرای معروف شرق وام گرفته شده بود، رسم پوشیدن ردای کلاه‌دار پس از ورود خاندان المرآید [مرابطون / مرابطیان]، برخی باز مایه های مکرر ادبی، نسخه های دارویی معین، و نظایر اینها.

همه جا، از ایران تا آندالوس، صحنه گردانهای دوره گرد به سرگرم کردن مردم مشغول بودند. بیشتر آنها از مصر می آمدند اما در میان آنها دختران رقصنده و خوانندگان که در مدینه یا بغداد تعلیم دیده بودند نیز حضور داشتند، که لباس شان در

شرق به رنگ زرد و در غرب به رنگ قرمز بود. همه شاعران وصف اینان را کرده اند. سرانجام، در همه جا مسلمانان شطرنج بازی می کردند و همچنین بازی ای به نام *kurag* که با اسب های چوبی زره دار انجام می گرفت و طرفدار بسیار داشت. این یک بازی بسیار سرگرم کننده بود: «ابن مرطان سردار خلیفه المعتمد، در حالیکه به این بازی سرگرم بود، از سوی یکی از رستگان سپاه دشمن در شهر کوردوبا [قرطبه] مورد شیبخون قرار گرفت.»

دو نمونه دیگر را می توان در اثبات یکپارچگی اسلام ذکر کرد. یکی، وزیر و نایب السطنه خراسان در خطه ایران بود که در ابتدای قرن دهم، «هیأتی را به کشورهای گوناگون گسیل داشت تا نسخه ای از آداب و رسوم دربارها و وزارتخانه ها در هر کشور، در امپراتوری یونان، در ترکستان، در چین، در عراق، در سوریه، در مصر، در زنجان، زابل، و کابل فراهم کنند. . این وزیر، این نسخه ها را با دقت مطالعه کرد و بهترین آنها را برگزید» تا در بخارا، در دربار و اداره دولت به کار گیرد. نمونه دیگر، به طور اخص در درون مرزهای اسلام، حکم دوم، خلیفه کوروبا بود که همه کتابهای نوشته شده در ایران و سوریه و نقاط دیگر را به محض انتشار می خرید. او، به گفته ارنست ژنان، «هزار دینار به شکل طلای ناب برای ابوالفرج اصفهانی فرستاد تا نخستین نسخه منتخبات معروف او را ایتباع کند.»

اما این وحدت فرهنگی باعث نشد که خصوصیات زنده محلی از میان برود. در قرن دهم، هنگامی که امپراتوری اسلامی شکاف برداشت، هر قسمت آن تا اندازه ای استقلال خود را احیا کرد و فضایی برای تنفس به دست آورد تا در آن شخصیت ویژه خود را دوباره به نمایش بگذارد، شخصیتی که در همه این دوران، علارغم بدهستان با اسلام به عنوان یک کلیت، آنرا با عزم راسخ حفظ کرده بود.

اسپانیای مسلمان، در پاسخ به تأثیرات مکرر بیرونی و پذیرش آنها، به تدریج کاراکتر خاص اسپانیایی خود را کسب کرد - شخصیتی که در تاریخ بارها متجلی شده بود. ایران نیز فردیت خود را با قدرت و زور بیشتری بر کرسی نشاند. ایران با خلافت بغداد انرژی و سبک و سیاق خود را احیا کرد. بغداد یک شهر ایرانی محسوب می شد. دوران عباسی شاهد موفقیت بیش از پیش سفالینه های میناکاری شده بود که در اصل به ایران تعلق داشت، و نیز رونق یکی دیگر از گنجینه های ایرانی، یعنی کوزه گری با رویه فلزی. ایوانهای ایرانی، یادآور قصرهای خسروان بودند. زبان عربی همچنان زبان اصلی به شمار می آمد اما فارسی نیز - که حالا با خط عربی نوشته می شد - دومین زبان مهم ادبی به حساب می آمد که به نقاط دوردست راه پیدا کرد، از جمله به هند (و بعدها به امپراتوری عثمانی). فارسی، به عنوان زبانی نیمه مردمی (demotic) این قابلیت را داشت که به میان توده کثیر مردم راه پیدا کند، و ناپدید شدن کامل زبان یونانی نیز به این رونق کمک کرد. در پایان قرن دهم میلادی، فردوسی شاهنامه اش را در تجلیل از ایرانیان باستان سرود. از قرن یازدهم میلادی به بعد، زبان فارسی به طور روزافزون در نوشتن کتابهای علمی به کار گرفته شد.

ایران قطعاً یک تمدن ملی با شخصیت قویاً منحصربه فرد خود بود - اما از این تاریخ به بعد در درون تمدن گسترده اسلامی رشد می کرد. نمایشگاه بزرگ هنر ایرانی در پاریس به سال ۱۹۶۱ در این رابطه بسیار روشنگر بود. این نمایشگاه نشان می داد چقدر دوران پیش از اسلام با دوران اسلامی متفاوت است، اما تداوم را نیز میان این دو آشکار می کرد.

این قطب بندی میان جهانشمولی و محلی گرایی در تمام تاریخ اسلام وجود داشته است . موارد کاملاً مشخص آن را می توان در هند مسلمان، اندونزی مسلمان، و آفریقای سیاه مشاهده کرد که اسلام در آنها عمیقاً نفوذ کرد اما آنها همزمان شخصیت تاریخی شان را هم نگه داشتند.

در هند، کنش و واکنش میان دو تمدن باعث پیدایش هنر ناب هندی-اسلامی شد که اوج آنرا در قرن دوازدهم و به ویژه در قرن سیزدهم می بینیم. در شهر دهلی، نمونه های شگفت انگیزی از این هنر هنوز برجا مانده است. اعجابی که از دیدن آن به دست می دهد ناشی از التقاطی بودن این هنر است. برای مثال، مسجد بزرگ شهر دهلی که تاریخ آن به سال ۱۱۹۳ باز می گردد، توسط مسلمانان طراحی شد اما ساختمان آنرا معماران و پیکر تراشان هندی به اتمام رساندند. این ساختمان مخلوطی است از سبک هندی همسان با طومار مزین به نقش گل، همراه با تزئینات خط عربی. به این شیوه، یک هنر تماماً تازه پدید آمد که بسته به زمان و مکان گاه به طور عمدۀ اسلامی بود و گاه ویژگی هندی در آن غلبه داشت. سرانجام، وقتی که به قرن هجدهم میلادی می رسیم، این دو شاخه چنان در هم سرشته شده اند که تمیز هریک از دیگری ناممکن می شود.

عصر طلایی تمدن اسلامی در سطوح بالاتر خود، هم شامل موفقیت بی نظیر علمی بود و هم تجدید حیات استثنایی فلسفه باستان؛ و در کنار آنها ادبیات نیز از دستاوردهای بزرگ این دوران است، گرچه دو تایی اول بود که سرآمد پیروزی های دیگر به حساب می آید.

علم و فلسفه در تمدن اسلامی

نخست علم: در اینجا بود که مسلمانان مهمترین ابداعات را پدید آوردند. این ابداعات در جبر و مثلثات بود (که نام شان هم عربی است). در مثلثات، مسلمانان سینوس و تانژانت را اختراع کردند. پیش از آنها یونانی ها موفق شده بودند فقط اندازه یک زاویه را از روی وتری که دایره را قطع می کرد حساب کنند: سینوس، نصف وتر بود. محمدابن موسی ملقب به **خوارزمی** در سال ۸۲۰ میلادی رساله ای در جبر منتشر کرد که تا حل معادلات درجه دو (quadratic equations) پیش رفته بود. این اثر بعدها به لاتین ترجمه شد و به عنوان یکی از کتابهای درسی مرجع در غرب مورد استفاده قرار گرفت. مدتی پس از این تاریخ، ریاضی دانان مسلمان توانستند معادلات دو مجذوری (biquadratic equations) را حل کنند.

جغرافی دانان مسلمان که متکی به روش های ریاضی بودند نیز به همین اندازه صاحب مقام محسوب می شوند. رصدخانه ها و ابزار ستاره شناسی که به کار می بردند (به ویژه اسطرلاب)، و اندازه گیری عالی عرض و طول جغرافیایی (هرچند هنوز ناکامل) که اشتباهات فاحش بطلمیوس را تصحیح کرد، از جمله دستاوردهای آنها بود. همچنین، مسلمانان در این زمینه ها شایسته بالاترین درجه تحسین اند: در زمینه نورشناسی و علم بصیر (optics)، علم شیمی (تقطیر الکل، تولید شربت های شفا بخش، و کشف اسید سولفوریک)، و علم داروسازی.

بیش از نیمی از داروها و شیوه های مداوا و مرهم هایی که در غرب مورد استفاده قرار گرفت از اسلام گرفته شده اند، از جمله گیاه سنا یا فلوس (senna)، ریواس، تمر هندی، جوزالقی (nux vomica)، قرمز دانه (kermes) برگرفته از کرم قرمز، کافور، انواع شربت های طبی، شکسته بندی با گچ، پومادها، مرهم های روغنی، و آب مقطر.

ابن نفیس، که اهل مصر بود، با آنکه کشفیات اش در ابتدا مورد استفاده قرار نگرفت، سه قرن پیش از مایکل سروه توس و بسیار پیش تر از ویلیام هاروی، موفق به کشف جریان خون شد.

در حوزه فلسفه آنچه روی داد عبارت بود از کشف دوباره - در اصل بازگشت به موضوعات **فلسفه مشایی و ارسطویی اخذشده از یونان**. دامنه این کشف دوباره محدود به نسخه برداری و تکثیر مجدد نبود، هرچند همین کار نیز بی شک تلاشی ارزنده محسوب می شد. این کشف دوباره در عین حال به معنی ادامه کار، شرح و تفصیل و نوآوری هم بود. فلسفه ارسطو که به خاک اسلام منتقل شده بود، بناگزر **خطرناک تلقی می شد**؛ تبیین جهان و انسانیت در این فلسفه مخاطره آمیز بود زیرا با اسلام به عنوان یک دین وحیانی رویارویی پیدا می کرد، دینی که خود برای بودن جهان تبیینی عام و بسیار دقیق [اما متفاوت] را دارا بود. با این همه، ارسطو موفق شد فلاسفه اسلامی را مجذوب و مسحور کند. اینجا هم مقایسه ای که «آ. متز» با رنسانس اروپایی کرده مناسب به نظر می رسد: در واقع می توان گفت که چیزی به نام **اومانیسیم اسلامی** وجود داشت [اومانیسیم = بینش انسان مدار] که ارزشمند و متنوع بود و در اینجا فقط می توانیم شمه ای از آن به دست دهیم.

فلسفه اسلامی شامل متفکران متعدد در زمانها و مکانهای متفاوت می شد. در این میان پنج نام از همه برجسته ترند: **الکندی، فارابی، ابن سینا، غزالی، و ابن رشد**. ابن سینا و ابن رشد از دیگران شهرت بیشتری دارند، و اهمیت ابن رشد از این جهت از همه بیشتر است که بر تفکر قرون وسطای اروپا تأثیر عمیقی گذاشت.

الکندی (که ما فقط تاریخ وفات او را به سال ۸۷۳ میلادی می دانیم [این تاریخ در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» نوشته مجید فخری ۸۶۶ میلادی ثبت شده است - مترجم]) در بین النهرین متولد شد، پدر او والی کوفه بود. به خاطر محل تولدش، او را «فیلسوف اعراب» لقب داده بودند. فارابی، متولد ۸۷۰ میلادی، اصلیت ترکی داشت. او در شهر آلیو (حلب) می زیست و در سال ۹۵۰ میلادی در دمشق درگذشت. فارابی به اتفاق حامی و ولی نعمت خود سیف الدوله، پیش از تسخیر آلیو به دست دشمن، به دمشق مهاجرت کرده بود. او را «معلم دوم» (ثانی) خطاب می کردند - معلم اول ارسطو بود. ابن سینا در سال ۹۸۰ میلادی در شهر افشنا نزدیک بخارا [ازبکستان] به دنیا آمد و در سال ۱۰۳۷ در همدان وفات یافت. غزالی در طوس متولد شد و همانجا در سال ۱۱۱۱ میلادی درگذشت؛ غزالی در اواخر عمر به یک فرد فیلسوف - ستیز تبدیل شده بود که با شور و تعصب از دین سنتی [در برابر فلسفه] دفاع می کرد. ابن رشد به سال ۱۱۲۶ در شهر کوردوبا (قرطبه) اسپانیا متولد شده و در دهم نوامبر سال ۱۱۹۸ میلادی در مراکش جهان را بدرود گفت.

این تاریخ ها و مکان ها نشان می دهد که اومانیسیم اسلامی، در تاریخ این دین، دامنه گسترده و عمر بلندی داشت، به ویژه اگر در نظر بگیریم که هریک از این چهره ها پیرامون خود همکاران و دانشجویان و خوانندگان سرسپرده بسیار داشت.

این فهرست همچنین نشان می دهد که آخرین فیلسوف واجد اهمیت، در اسپانیا بالید - آخرین اما نه لزوماً مهمترین فیلسوف، هرچند که همین ابن رشد بود که غرب را با فلسفه عربی و با شخص ارسطو آشنا کرد.

در این چشم انداز وسیع، پرسش واقعی همان است که لویی گارده (Louis Gardet) به تأکید مطرح کرده (و خود به آن پاسخ منفی داده) است: آیا حقیقتاً چیزی به نام «فلسفه اسلامی» وجود داشت؟

معنی این پرسش آن است که آیا یک سنت فلسفی واحد وجود داشت که از الکندی آغاز و به ابن رشد ختم می شد؟ آیا پیدایش چنین فلسفه ای، مدیون فضای [فرهنگی] اسلام بود؟ آیا این فلسفه بدیع و نوآور بود؟ به رسم مألوف پاسخ محتاطانه و ناگزیر باید **بله و نه** باشد.

بله این یک سنت فرهنگی یگانه بود. **سرگردان میان اندیشه یونانی از یک سو و حقیقت و حیانی قرآن از سوی دیگر**، از این سو به آن سو درمی غلطید. این سنت، عقلانیت روشن اما نه انحصاری خود را مدیون یونان و گرایش علمی درون اسلام بود. همهء فیلسوفان نامبرده، همزمان دانشمند هم بودند و به علومی چون ستاره شناسی، شیمی، ریاضیات، و همواره طب، توجه نشان می دادند. [تبحر در] طب بود که بیشتر اوقات آنان را مورد لطف شاهان و امرا قرار می داد و برای شان منبع درآمدی فراهم می کرد. ابن سینا دست به تألیف یک دایره المعارف طبی به نام **قانون** زد. ابن رشد نیز همینگونه عمل کرد؛ و در اروپا، تا مدت‌های دراز، طب اسلامی، حرف آخر در طبابت محسوب می شد، حتا زمانی که به عصر کمدی های مولیر می رسید.

تأثیرات برگرفته از یونان، فلسفه اسلامی را دارای پیوستگی درونی می کرد. ابن سینا در پیشگفتار خود بر کتاب «فیزیک» نوشت، «مؤلف این کتاب ارسطو است. او فرزند نیکوماخوس و خردمندترین یونانی بود. او منطق، فیزیک، و متافیزیک را بنیاد گذاشت و کامل کرد. من به این سبب او را بنیانگذار این رشته ها می دانم که هیچیک از آثار دیگری که در این رشته ها پیش از او نوشته شده، حائز اهمیت نیستند... هیچ کدام از کسانی که تا امروز راه او را دنبال کرده اند، حتا با گذشت ۱۵۰۰ سال، نتوانسته چیز تازه ای به آثار او بیفزایند یا در این آثار خطایی مهم پیدا کند.»

فیلسوفان عرب که چنین ارسطو را ارج می گذاشتند، به ناچار درگیر جدل های پایان ناپذیر میان وحی پیامبرانه یعنی قرآن و تبیین فلسفی [عقلی] انسان یعنی فلسفه یونانی ها می شدند. مجادلهء طاقت فرسا میان وحی و استدلال می بایست هر دو طرف جدل را تا اندازه ای قایل به تخفیف موضع خود کند، یعنی عقل و ایمان هریک تا اندازه ای مصالحه کنند.

ایمان که بر محمد «نازل» شده بود پیامی الهی را به بشریت اعطا کرده بود. **آیا یک متفکر قادر بود بدون کمک گرفتن از جای دیگری، حقیقت جهان را کشف کند و عقل خود را مقدم بر اصول جزمی و ایمانی به مقام داوری برنشانند؟** در برابر چنین دو راهه ای، همهء فیلسوفانی که از آنها نام بردیم از خود مهارت دیالکتیکی وافر، شاید بیش از حد لازم، نشان دادند. بنا به گفتهء ماکسیم رودنسون، ابن سینا، «بیهوده نبود که نابغه قلمداد شد: او [برای این مشکل] راه حلی پیدا کرد.» راه حل ابن سینا، که منحصر به او هم نبود، چیزی در این مایه بود: پیامبران، حقایق سرمدی را «به شکل حکایات، سمبولها، تمثیلات، تصاویر، و استعارات» آشکار کرده بودند. زبان آنها زبانی بود برای توده مردم با این هدف که آنان را خوشبخت کند. اما فیلسوف برخلاف این روش، این حق را دارد که بسیار فراتر از این زبان [پیامبرانه] گام

بگذارد. فیلسوف بر آزادی بی حد و مرز انتخاب [زبان و روش یافتن حقیقت] پا می فشارد، حتا زمانی که میان رویکردهای رقیب [فلسفی] تضاد کامل وجود دارد.

برای مثال، فیلسوفان اسلامی به طور معمول همانند یونانی ها اعتقاد داشتند که جهان جاودانی است. اما **اگر جهان همواره وجود داشته، چطور می توان گفت در مقطعی از زمان خلق شده است**، چنانکه وحی [پیامبرانه] مدعی می شود؟ فارابی با پی گرفتن این منطق تا به انتها، اعلام کرد که خدا نمی توانست از اشیاء و موجودات مشخص اطلاعی داشته باشد؛ خدا تنها مفاهیم یا «گزاره های کلی» را می شناخت. اما خدای قرآن، مثل خدای عهد عتیق، «از همه چیزهایی که بر زمین است و در دریاست با خبر است. هیچ برگی بدون آگاهی خدا بر زمین نمی ریزد؛ هیچ دانه ای در تاریکی زمین، هیچ نهال سبز یا شاخه خشکی وجود ندارد که از قبل گزارش و خبرش نوشته نشده باشد.»

تضادهای دیگری هم وجود داشت. فارابی به **جاودانه بودن روح** اعتقاد نداشت، اما ابن سینا اعتقاد داشت. از طرف دیگر، ابن سینا به **رستاخیز و بازگشت بدن مرده** که در قرآن آمده، باور نداشت. او بر آن بود که پس از مرگ، روح به سپهر خودش که همان قلمرو هستنده های غیرمتجسد بود، بازخواهد گشت. در نتیجه، به طور منطقی، دیگر جایی برای پاداش و جزا وجود نداشت، نه بهشتی در کار بود و نه دوزخی. خدا در کنار هستنده های غیرمتجسد و ارواح، ساکن جهان ایده آلی بودند، و در مقابل آن، ماده زوال ناپذیر و جاودانی بود – زیرا «نه حرکت بر سکون تقدم دارد و نه سکون بر حرکت ... مسبب هر حرکتی یک حرکت پیشین دیگر است ... دلیلی وجود ندارد که خدا حادث باشد.»

[توضیح – تأثیر ارسطو در فلسفه اسلامی زیاد بوده به ویژه در منطق و فیزیک (سماع طبیعی) و نحوه طبقه بندی معارف. اما تأثیر افلاطون، یا بهتر گفته باشیم، **تأثیر نوافلاطونی پلوتینوس (فلوطين)** در کتابی به نام «تئولوگیا آریستوتلیس» بر تأثیرات ارسطویی سایه می اندازد. این کتاب در زمان الکندی، یعنی نسبتاً زودتر از آثار یونانی دیگر، به عربی ترجمه شد و برخی به نادرست آنرا به ارسطو نسبت دادند. برای متفکران مسلمان که مجبور بودند فلسفه را به شکلی با آموزه های دینی و قرآنی وفق دهند (آنچه که آرامش دوستدار «دینخوی» فیلسوفان اسلامی نام نهاده)، بینش نوافلاطونی مددکار بزرگی بود، زیرا در آن نظریهء ضد ارسطویی **فیضان** یا تجلی (emanation) پیش گذارده می شود: تجلی همه چیزها از **منشاء «یکتا»** نخستین و **شوق** هر چیز به بازگشت به سوی یکتا (احد، ذات یگانه). ذات یگانه خارج از زمان یا **غیر از زمان** است، که اندیشه ای غیر ارسطویی است. مترجم]

این نقل قولها که از **ارنست رنان** گرفتیم، کنجکاوی [فلسفی] را برمی انگیزند **اما هرگز بدان پاسخ نمی دهند**. مطالعه نزدیک و کار فراوان لازم است تا بتوان **منطق غیر قابل اعتماد** این [شبه] استدالات را دنبال کرد. [دربارهء تقلب فیزیک و متافیزیک ارسطویی نزد ابن سینا، نگاه کنید به فصول مربوط به فلسفه مشایی در کتاب **امتناع تفکر در فرهنگ دینی** نوشته آرامش دوستدار، به ویژه ص ۲۰۰ تا ۳۸۰ - مترجم]

از زمان ارنست رنان به این سو، فیلسوفانی که به این موضوعات علاقه داشته و معماهای قدیمی آنها را مطالعه کرده اند، موفق به یافتن راه حل این معماها نشده اند. تفسیرهای آنها متأثر از نوع گرایش شان است که عقلی باشد یا ایده آلیستی - یا اینکه کدام فیلسوف را بر دیگری ارجح تلقی کنند.

الکندی بر آبهای دینی زورق می پیمود که طبعاً طوفانی بر نمی انگیخت؛ ابن سینا به شکل انکارناپذیری ایده آلیستی می اندیشید؛ ابن رشد فیلسوفی برای پایان جهان بود. غزالی، مدافع ایمان، اصول جزمی تئولوگ های اولیه مسلمان را از آن خود کرد: او در صدد برآمد فلسفه مشایی را نادیده بگیرد و حتا در مرحله ای آنرا تخریب کند، زیرا گرایش های خودش، او را به مسیرهای بسیار متفاوت عارفانه کشانده بود. او این دنیا را پس زد تا خرقة سفید و پشمین صوف بپوشد که برای تن رازباوران ایمانی دوخته شده بود نه طرفداران علم کلام عقلی. این عده را با عنوان «بی نوایان خدا» می شناسند.

ابن رشد، طبیب کوردوبا، ویراستار و شارح نوشته های ارسطو شد. امتیاز کار او در این بود که ترجمه کامل عربی از متن یونانی را همراه با گفتاری توضیحی شامل ملاحظات و فرعیات عرضه می کرد. این متن و تفسیرات ابن رشد، در شهر تولیدو (طلیطله) از عربی به لاتین ترجمه و سپس در اروپا پخش گشت و در نتیجه جرقة انقلاب بزرگ فلسفی قرن سیزدهم زده شد. به این ترتیب، فلسفه اسلامی، برخلاف پندار برخی از مفسران، در زیر ضربات سهمگین غزالی بلافاصله راهی گور نشد. اما به هر تقدیر، **پیش از آنکه قرن دوازدهم میلادی به پایان رسد، فلسفه اسلامی و علم اسلامی، عمرشان به پایان رسید**، سپس این غرب بود که مشعل این هردو را به دست گرفت و به راه خویش ادامه داد.

انحطاط تمدن اسلامی

تمدن اسلامی پس از پیروزی های شگرف به ناگهان در قرن دوازدهم از حرکت باز ایستاد. حتا در اسپانیا پس از سپری شدن آخرین دهه قرن دوازدهم، پیشرفت علمی، فلسفی، و مادی ادامه نیافت. نامترقبه بودن این تغییر، پرسش هایی را به میان می کشد.

آیا آنطور که در گذشته ادعا می شد، این اتفاق به سبب **حملات پرشور و سهمگین غزالی علیه فلسفه** و آزاد اندیشی روی داد؟ **نباید این نظریه را زیاد جدی گرفت**. غزالی محصول زمانه اش بود - همان اندازه معلول اوضاع که دلیل آن. از آن گذشته، فلسفه از همان روزهای آغازین دشمنان بسیار تراشید؛ چنانچه کتاب سوزاندن های متعدد گواهی می دهند - عملی که بدون دشمنی های فعال و عمومی امکانپذیر نمی بود. همینطور عده زیادی از فیلسوفان در بارگاه عامه مردم سلب حیثیت می شدند و محکوم به تبعید - دستکم تا وقتی که اوضاع [سیاسی] بار دیگر عوض شود؛ و اوقاتی نیز پیش می آمد که فقه اسلامی بر همه چیز تسلط می یافت و هر فیلسوفی را وادار به سکوت می کرد. گذشته از این، پس از [درگذشت] غزالی، فلسفه یک بار دیگر شکوفا شد، و منظور ما تنها فلسفه ابن رشد نیست.

آیا تقصیر [رکود و انحطاط] به گردن «اقوام وحشی» بود؟ این عقیده ای است که یک تاریخنگار متأخر به نام اس دی گوتین (S. D. Gothein) ابراز داشته است. [اما باید به خاطر داشت که] این اقوام نامتمدن خود از نظر نظامی ناجی اسلام در برابر تهدیدات از سوی آسیا و غرب بودند. آیا همین اقوام نبودند که تمدن اسلامی را از درون به تحلیل بردند؟

این ناجیان خطرناک، نخست در اسپانیا خاندانها المرابید (مرابطون) بودند که از سودان و صحرای آفریقا می آمدند، سپس قوم الموحد (موحدون) که ساکنان شمال آفریقا بودند. در خاور نزدیک، ناجیان اسلام را **ترکان سلجوقی** تشکیل می دادند، قبایلی که یا از استپ های سردسیری آسیای مرکزی آمده بودند و یا به عنوان غلام از نواحی قفقاز. بنا به نظر اس دی گوتین، انحطاط زمانی آغاز شد که «تقریباً در تمامی حکومت های اسلامی قدرت به دست غلامان سلحشور و رزمنده [ی ترک] افتاد» و «وحدت خطهء مدیترانه شکسته شد.» این وحدت با تلاش اسلام به دست آمده بود، «اما برای این اقوام نامتمدن که هیچگاه در سنت های مدیترانه ای شریک نبودند» چندان معنایی نداشت.

در برابر این نظر می توان چنین پاسخ داد که این اقوام نامتمدن، هم در غرب و هم در شرق، چندان بدوی تر از اعرابی که نخستین پیروزی ها نصیب شان شد نبودند؛ و همانند عرب ها آنها نیز در اثر تماس با کشورهای قدیمی، کم و بیش در مدت کوتاهی متمدن شده بودند. خلفای الموحدون حامی ابن رشد بودند. در گزارش های آشنای صلیبون، صلاح الدین سلطان بزرگ کردی الاصل و خصم ریچارد شیردل، به عنوان شخصیتی بلندنظر و والا ترسیم شده، دستکم در چشم جنگجویان نامتمدن مسیحی. سرانجام اینکه با کمک مصر، اسلام موفق شد با سرکوبی مغولها در عین جلوت واقع در سوریه، در تاریخ سوم سپتامبر ۱۲۶۰، و با تسخیر آکرا، آخرین پایگاه مسیحی در «سرزمین مقدس»، به سال ۱۲۹۱، بار دیگر استقلال خود را به دست آورد.

آیا انحطاط ثمرهء از دست دادن حوزهء مدیترانه بود؟ در اواخر قرن یازدهم میلادی، اروپا به تدریج نواحی کنار دریای مدیترانه را دوباره به چنگ آورد و در نتیجه، امتیازات و فوائد این مناطق نیز از اسلام گرفته شد. هانری پیرن تاریخنگار فرانسوی بر این نظر است که در قرون هشتم و نهم میلادی وقتی که مسلمانان نواحی مدیترانه را فتح کردند، اروپا از امکان نقل و انتقالات آزادانه باز ایستاد و ناچار به مناطق داخلی عقب نشینی کرد. حال [برای توضیح علت انحطاط] نظریهء هانری پیرن را می بایست برعکس در نظر گرفت. این بار نواحی مدیترانه از زیر کنترل اسلام به درآمد و آنرا برای همیشه فلج ساخت، به نحوی که دیگر قادر نشد به گسترش خود ادامه دهد و ملزومات و امکانات زیست معمولی و روزانه اش را بازتولید نماید.

عجیب به نظر می رسد که «ای اف گوتیه» که در سال ۱۹۳۰ نخستین کسی بود که این شکست و عقب نشینی تمدن اسلامی را برجسته کرد هرگز در صدد برنیامد تنوری هانری پیرن را که همان زمان بسیار مطرح بود در مورد افول تمدن اسلامی به کار گیرد. با میزان کنونی دانش ما، به احتمال زیاد **این بهترین نظریه در توضیح واگشت و واپس ماندن [تاریخی] اسلام است.**

تمدن اسلامی از این شکست نیز جان سالم به در برد. از این پس شاید هرگز به عظمت دوران گذشته نایل نشد اما به هر حال به بقای خود ادامه داد. در سال ۱۹۲۲ هنگامی که پل والری اعلام کرد، «ای تمدنها، ما می دانیم شما فانی هستید»، مسلماً او مبالغه می کرد. فصول تاریخی چنان است که گلهها و میوه ها را بر زمین می اندازد اما درخت برجا می ماند. حداقل آنکه نابودی درخت بسیار دشوارتر صورت می گیرد.

پس از قرن دوازدهم بدون شک اسلام شاهد روزهای بسیار تاریکی بود. از سمت غرب اسلام با نبرد طولانی صلیبیون مواجه شد (۱۰۹۵ تا ۱۲۷۰ میلادی) که از آن، پس از تسخیر آکرا در ۱۲۹۱ نیمه پیروز بیرون آمد. اما در این نبرد، هر چند زمین ها را بازپس گرفت، دریا را از کف داد. از سمت آسیا توسط هجوم طولانی و سهمگین قبایل وحشی مغول میان سالهای ۱۲۰۲ و ۱۴۰۵ تحلیل پیدا کرد. ترکستان، ایران، و آسیای صغیر هرگز از این حملات تخریب کننده نتوانستند دوباره کمر راست کنند. فتح بغداد در سال ۱۲۵۷ میلادی نشانهء بارز این بخت بد بود. اسلام تنها به میزان محدودی توانست از این زخم ها شفا پیدا کند.

در همان زمان، طی این قرون تاریک - قرنهای سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم میلادی - دشواری های خاص اسلام توسط مشکلات اقتصادی عام جهانی تشدید می شد. از چین و هند تا اروپا، دنیای کهن به تمامی دستخوش یک بحران درازمدت شد. هرچیز و هرکس به کام این بحران که چند قرن دوام آورد فرو رفت. در اروپا به نظر می رسد که بحران کمی دیرتر فرارسید (از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ میلادی) و مدت آن نیز کوتاهتر بود (میان سالهای ۱۴۵۰ و ۱۵۱۰ به پایان رسید). اما به هر حال این بحرانی واقعی و جدی بود. بارزترین تجلی آن **جنگ های صدساله** بود که از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳ به درازا کشید و در کنار آن یک سلسله از جنگهای طولانی خارجی و نبردهای داخلی مدنی و اجتماعی توأم با ویرانی ها و فقر بسیار نیز به وقوع پیوست. بنابراین، به هنگام ارزیابی از شورکامی های اسلام، باید میان پدیده های عام جهانی و پدیده هایی که مختص سرزمین های مسلمان بود، تمایز قایل شویم.

در چنین شرایطی از رنجوری و بدبینی عام بود که **ابن خلدون**، آخرین فیلسوف بزرگ مسلمان، آثار ارزشمند و برجستهء خود را خلق کرد. ابن خلدون تاریخنگار (و امروزه باید گفت جامعه شناس)ی بود با اصلیت آندالوسی که در تونس به سال ۱۳۳۲ متولد شده بود. او به عنوان یک دیپلمات و دولتمرد در شهرهای گرانادا، تلمسن، بجائیا، فز، و در سوریه یک زندگی پرمشغله و با اهمیت داشت. او به هنگام مرگ (۱۴۰۶ در قاهره) شغل قضاوت را داشت. مرگ او یک سال پس از مرگ تیمورلنگ رخ داد که ابن خلدون زمانی به عنوان سفیر به دربارش فرستاده شده بود.

اثر اصلی ابن خلدون «کتاب العبر» نام دارد که مجموعه ای است بزرگ با تنظیمی بدیع که دربرگیرندهء تاریخ اقوام مهاجم است. **مقدمه آن** به تنهایی یک شاهکار است که برای نخستین بار رساله ای سیستماتیک را دربارهء متدولوژی (روش علمی) و جامعه شناسی تاریخ اسلام می پروراند. این مقدمه در قرن نوزدهم با عنوان «پرولوگومنز» به زبان فرانسه و در سال ۱۹۵۸ با عنوان «مقدمه: پیشگفتاری بر تاریخ» به زبان انگلیسی منتشر شد.

پس از برگشتن اوضاع به حال عادی و بهبود اقتصاد جهانی، عمدتاً در قرن شانزدهم، اسلام بار دیگر از موقعیت واسط خود میان شرق و غرب بهره گرفت. عظمت ترکیه تا قرن هجدهم، که به «دوره لاله» شهرت دارد، دوام پیدا کرد. در استانبول «دوره لاله» زمانی رخ داد که تصاویر واقعگرا یا تزئینی گل به طور مدام روی ظروف و در مینیاتورها و نقوش پارچه ها و بافته ها ظاهر می شد. دوره لاله عنوان مناسبی است برای عصری که از لحاظ قدرت و محاسن چیزی کم نداشت. از لحاظ سیاسی، بهبود اوضاع به معنی پیروزی های سریع و برجسته ترکان عثمانی بود که مدتها قبل از فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳)

میلادی) آغاز شده بود. آن موفقیت خیره کننده، پیروزی های چشمگیر دیگری به دنبال داشت. این پیروزی ها تا قرن شانزدهم، ترکیه را تبدیل به یکی از قدرت های بزرگ حوزه مدیترانه کرده بود.

سروران جدید خطه بیزانس و نواحی مقدس عربی، به فاصله کوتاهی اسلام را کمابیش از نو ساختند. پس از سال ۱۵۱۷، سلطان عثمانی، ترک اعظم، خود خلیفه تمام مؤمنان محسوب می شد. نواحی خارج از کنترل ترکها فقط شامل مناطق دوردست ترکستان، مراکش در آنسوی ریجنسی (نایب السلطنه Regency) الجزایر، و ایران شیعی بود. ایران در این زمان تحت حاکمیت خاندان صفوی بیش از پیش ناسیونالیست شده بود. مزدوران مسلمان مغول و ترک به رهبری ظاهرالدین محمد بابر (۱۴۹۵ تا ۱۵۳۰ میلادی) یکی از خویشان دور تیمورلنگ، امپراتوری دهلی را به تصرف درآوردند و در سال ۱۵۲۶ امپراتوری نوینی بنهادند که نخستین مغول اعظم آن ظاهرالدین محمد بود. این امپراتوری به فاصله کوتاهی بر اکثر نقاط هند مسلط شد.

در همان سال ۱۵۲۶ ترکها موفق شدند مجارستان مسیحی را در نبرد موهاکس شکست دهند. آشکار بود که اسلام به رهبری ترکان سنی، نوعی نوزایی عام را تجربه می کرد که همراه بود با **پیروزی کامل جزمیت اسلامی و دین سستی**.

قدرت بار دیگر خود را ابقا کرد، آزاد اندیشی از میان رخت بربست و رژیم آهین بر مردم تحمیل گشت.

در مناطق بالکان و خاور نزدیک، سلطه ترکان مصادف شد با رونق مادی، رشد سریع جمعیت، و استقرار شهرهای بالنده. در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه تنها ۸۰ هزار سکنه داشت. در قرن شانزدهم هنگامی که تبدیل به استانبول شد، ۷۰۰ هزار نفر در خود شهر و محلات یونانی نشین پرا (Pera) در آنسوی شاخ طلایی (Golden Horn) و اسکوتاری (اسکودار - Scutari) در سمت آسیایی تنگه بسفر مقیم بودند. این پایتخت، که همانند همه شهرهای بزرگ، هم زندگی اعیان و تجملات را در خود داشت و هم فقر هولناک، الگویی رشک انگیز از تمدن را عرضه می کرد که به رهبری عثمانی ها، نفوذ خود را در مناطق دور به طرز وسیعی پخش می کرد و به صدور [عناصر فرهنگی ای] می پرداخت نظیر الگوی مساجد بزرگی چون سلیمانیه که برای سلطان سلیمان ساخته شده بود.

عظمت واقعی ترکیه که تا سالیان سال از سوی غرب انکار می شد اکنون به تدریج به مدد تحقیقات تاریخنگاران بر ما آشکار می شود. آرشوهای بی همتای ترکیه، که سرانجام طبقه بندی و فهرست نگاری شد، به روی محققان گشوده می شود. این آرشوها یک به یک عملکردهای یک بوروکراسی متنوع، دقیق، پیشرفته، و مستبد را آشکار می کنند که قادر بود اقداماتی نظیر سرشماری کامل و دقیق جمعیت، تدوین یک سیستم اداری متجانس، و انباشت خزانه های بزرگ طلا و نقره، را سازمان دهد و با مستقر کردن قبایلی در مناطق بالکان، **دژی مستحکم علیه اروپا بسازد و به استعمار سیستماتیک خطه بالکان پردازد.**

اما این ماشین عظیم سرانجام در قرن هفدهم از پا درآمد. آخرین تکان بزرگش با محاصره وین به سال ۱۶۸۷ روی داد. پس از این تاریخ، آیا امپراتوری ترک از این رو فروکاهید که فاقد تجهیزات دریانوردی بود؟ میان امپراتوری و فضای باز

آبهای اطلس، مراکش حائل بود؛ دریای سرخ امکان دسترسی کامل به اقیانوس هند را نمی داد؛ و در خلیج فارس با مقاومت خشن ایرانی ها رویارو بود . **مهمتر از همه، ناوگانهای برتر اروپایی و حامیان تجاری قدرتمندشان بودند که به تازگی از راه رسیده بودند.**

یا شاید امپراتوری ترک به این خاطر رو به زوال گذاشت که نتوانست به موقع خود را با تکنولوژی نوین وفق دهد؟ یا به وضوح بیشتر، **امپراتوری ترک در قرن هجدهم و به ویژه در قرن نوزدهم، در موضع رقابت شدید با روسیه مدرن قرار گرفت؟** پیروزی های سواره نظام اتریش طی کارزارهای شاهزاده یوجین (به ویژه از ۱۷۱۶ تا ۱۷۱۸ میلادی) فقط نواحی مرزی ترکیه در اروپا را به مخاطره انداخته بود . اما با مداخله روسیه، یک غول جوان می آمد که پهلوانی بیمار یا دستکم خسته را به مصاف بطلبد .

با همه این اوصاف، امپراتوری ترک در اوان کار آن «مرد پیر اروپایی» نبود که سپس در قرن نوزدهم به آن تبدیل شد و از قدرتهای بزرگ و دیپلماسی آنها چنین بی پروا مورد بی مهری قرار گرفت. اسلام ترکی تا مدتها همچنان قدرتمند، درخشان، و پرزور باقی ماند. ایران صفوی نیز اینچنین بود، چنانکه تاورنیه، سفرنامه نویس فرانسوی در قرن هفدهم به ستایش آن برخاست . همینگونه، امپراتوری بزرگ مغول بود که در آغاز قرن هجدهم می رفت تا سراسر فلات دکان (Deccan) در جنوب [هند] را غلام دیده بانی نزدیک انگلیسی ها و فرانسوی ها به تسخیر خود در آورد .

بنابراین، باید در برابر داوری های شتابزده ای که تاریخ انحطاط اسلام را زودتر از آنچه رخ داد برآورد می کند و به نوعی سعی در پیشینی [زودرس] تاریخ دارد، هشدار بدهیم .

پایان

منبع

Fernand Braudel, **A History of Civilizations**, Penguin Books, 1993